



## درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۵۳	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۰/۲۰
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی زحمتکش			

در بیان اقسام قطع موضوعی به لحاظ متعلق قطع و احکام مترتب بر این اقسام بودیم. گفتیم قطع موضوعی گاهی به موضوع (شیء) خارجی تعلق دارد و اقسام و احکام آن را بیان کردیم. بحثمان در اقسام قطع موضوعی ای است که متعلق به حکم شرعی است.

در این قسم، قطع به حکم، در موضوع حکم دیگر اخذ شده؛ بنابراین در اینجا دو حکم وجود دارد؛ گاهی این دو حکم از نظر «مکلف»، «متعلق تکلیف» و «متعلق متعلق» با یکدیگر متحدند؛ و گاهی آن دو حکم در موارد مذکور \_ مکلف و متعلق تکلیف و متعلق متعلق \_ مختلفند؛ لذا قطع به حکمی که در موضوع حکمی دیگر اخذ شده خود به دو نوع کلی تقسیم می شود.

نوع اول \_ که هر دو حکم در ارکان ثلاثه با یکدیگر متحداند \_ خود بر چهار قسم است:

۱. قطع به حکمی در موضوع خود همان حکم قرار بگیرد و حکم دوم عین حکم اول متعلق قطع باشد.
۲. حکم دوم، مثل حکم متعلق قطع باشد؛ یعنی حکم دیگری نظیر حکمی که متعلق قطع است بر قطع بار شود؛ مانند اینکه بگوید: «إذا قطعت بحرمة شرب الخمر، حرم عليك شربه بحرمة أخرى».
۳. قطع متعلق حکم، در موضوع حکمی ضد آن قرار بگیرد، [یعنی حکم اول ضد حکم دوم باشد].
۴. قطع به حکمی در موضوع حکمی نقیض حکم متعلق قطع قرار بگیرد.

حال به احکام این اقسام می پردازیم:

اما قسم اول که قطع به حکم در موضوع همان حکم اخذ شود. گفتیم این قسم مربوط به مسأله اختصاص احکام به عالمین است و اگر چنین قطعی را قائل شدیم معنایش این است که حکم مخصوص به عالم به آن حکم است و جاهل به آن حکم، حکم ندارد. اگر گفت: «إذا علمت بحرمة شرب الخمر، حرم عليك شربه»؛

معنای این اختصاص حکم به عالم است که در آینده این قسم را بحث خواهیم کرد که آیا ثبوتاً ممکن است و اگر ثبوتاً ممکن است آیا در شرع چنین چیزی وجود دارد؟

قسم دوم که قطع به حکم، در موضوع حکمی مماثل حکم اول اخذ شود؛ مانند اینکه بگوید: «اذا قطعت بحرمة شرب الخمر، حرم عليك شربه بحرمة أخرى»؛ معنایش این است که اگر کسی با علم به حرمت شرب خمر، مرتکب آن شد، و اتفاقاً علمش مخالف با واقع بود [و آن مایع در واقع خمر نبوده]، با اینکه فعل او شرب ماء بوده نه شرب خمر، اما چون به حرمت دیگر حرام شده بوده \_ نه بعنوان کونه حرمت شرب الخمر \_ فعل آن شخص حرام خواهد بود به حرمت دوم. گفته می‌شود این مورد مصداق تجری است و استاد شهید بنابر آنچه در تقریرشان آمده این مورد را مصداق مبحث تجری می‌دانند و می‌فرماید اگر بخواهیم قائل به حرمت تجری شویم، معنایش این است که ما علم به حرمت را در موضوع حکم به حرمت دیگری اخذ کرده‌ایم و بر این اساس می‌توان قائل به حرمت تجری شد.<sup>۱</sup>

لکن به نظر ما این مورد ربطی به حرمت تجری ندارد و از مصادیق آن نیست زیرا این قطع به حرمتی که در موضوع حرمت دیگر اخذ شده است، دو حالت دارد: یا قطع طریقی است و یا قطع صفتی است: اگر قطع طریقی بود، در این صورت با کشف خلاف \_ و عدم بار شدن حرمت اول \_ دیگر حرمت دوم بار نخواهد شد؛ به این دلیل که قطع، قطع طریقی بوده است که معنایش این است که قطع مصیب، موضوع حرمت دیگر است و بعد از کشف خلاف معلوم می‌شود که آن قطع، قطع مصیبی نبوده و اصلاً موضوع حرمت دوم متحقق نشده است.

اگر قطع صفتی باشد؛ حرمت دوم بار می‌شود؛ اما این حرمت دیگر حرمت معصیت است نه حرمت تجری؛ و خود یک گناه است و معصیت، نه تجری؛ به این دلیل که قطع اخذ شده در موضوع، قطع صفتی است و حتی اگر مخالف با واقع هم باشد، حرمت دوم ثابت است و حرمت واقعی نیز می‌باشد و حرمت تجری نیست.

لذا به نظر ما این فرض ربطی به حرمت تجری ندارد و نمی‌توان حرمت تجری را به این شکل توجیه کرد. فرض سوم: قطع به حکم، در موضوع حکمی ضد حکم اول قرار بگیرد، مانند اینکه بگوید: «ان قطعت بحرمة فعل ما، وجب عليك» و یا «كان مستحباً لك» و یا «مباحاً لك» \_ زیرا ما قائل به تضاد احکام خمس هستیم \_.

در این مورد می‌گوییم اگر این قطع، قطع طریقی باشد، ممتنع است زیرا یلزم منه اجتماع الحکمین المتضادین علی شیء واحد؛ اما اگر قطع، قطع صفتی باشد، ممتنع نیست زیرا در اینجا تعدد موضوع وجود

۱. ر.ک: مباحث الاصول، ج ۱، ص ۴۰۰.

دارد به این بیان که در حکم اول که می‌گوید: «ان قطعت بحرمة شیء» یعنی «حرم علیک بما هو هو»، اما آنجا که می‌گوید: «وجب علیک بما انت قاطع» و این وجوب روی مکلف بما هو قاطع رفته و این تضاد نیست بلکه در اینجا حکم دوم به نوعی تخصیص حکم اول است و ثبوتاً ممکن است \_ مانند آن است که بگوید «يجب علیک شرب هذا الماء اذا كنت جالساً»<sup>۱</sup> و «يحرم علیک اذا كنت قائماً» \_ اما اثباتاً دلیلی بر تحقق چنین موردی در شرع نداریم.

قسم چهارم: علم به حکمی، در موضوع حکمی که نقیض حکم اول است قرار بگیرد؛ مانند اینکه بگوید: «ان علمت بحرمة الشیء، لیس علیک بحرام». در این مورد هم همان که در مورد قبل گفتیم می‌گوییم؛ یعنی اگر قطع طریقی باشد، منجر به تناقض می‌شود لذا علم طریقی نمی‌تواند در موضوع حکم نقیضش قرار بگیرد؛ اما اگر قطع صفتی به حکمی، موضوع عدم آن حکم شود، ثبوتاً ممکن است به همان دلیلی که در مورد سوم در تضاد گفتیم؛ و اثباتاً نیز ممکن است که برای رفع وسوسه به وسواس گفته شود اگر تو چنین حالتی پیدا کردی \_ که زود قطع به نجاست لباس پیدا می‌کنی \_ قطع به نجاست برای تو مثل عدم القطع است؛ اما این حکم نسبت به خود قاطع عملاً کاربرد ندارد و مصداق پیدا نمی‌کند؛ زیرا قاطع هیچ وقت خود را وسواسی نمی‌داند بلکه همیشه قطع خود را مطابق با واقع می‌داند اما مجتهد می‌تواند به چنین قاطعی چنین حکم کند که اگر تو قطع به نجاست پیدا کردی، حکم به طهارت کن؛ یعنی قطع او به نجاست را موضوع حکم به طهارت قرار دهد.

به عبارت دیگر همانطور که گفتیم این فرض اخیر، ثبوتاً ممکن است اما اثباتاً از این نظر ممکن نیست که مکلف، خود را مخاطب این حکم نمی‌بیند؛ اما مجتهد به آن شخص می‌تواند بگوید که هرگاه تو قطع به نجاست پیدا کردی، اثر طهارت را بر آن بار کن؛ و اینگونه خطاب قابل توجه به چنین قطاعی می‌باشد و آن مقلد باید حکم مجتهد را به عنوان حکم حکومتی بپذیرد و این حکم مجتهد از باب ولایت است، نه از باب حکم واقعی؛ لذا مکلف از باب تقلید این حکم مجتهد را اجرا نمی‌کند زیرا اگر از باب تقلید باشد، مکلف قطع پیدا می‌کند که این حکم مجتهد، حکم غیر واقع است؛ بلکه مقلد از باب عمل به حکم ولی واجب الطاعة به این حکم عمل می‌کند.

سوال یکی از شاگردان: آیا با وجود ولی فقیه، مرجع دیگری می‌تواند حکم حکومتی دهد؟  
پاسخ استاد: اگر مجاز از سوی ولی فقیه باشد می‌تواند.

۱. مقرر: شاید بهتر این بود که اینگونه مثال زده شود: «يجب علیک شرب هذا الماء» و «يحرم علیک اذا كنت قائماً» تا تطابق بیشتری با بحث داشته باشد.

البته در این مورد در روایات ما در رابطه با کثیر الشک مطلبی آمده که به علتی تعلیل شده که ما می‌توانیم بگوییم معنای آن علت این است که خود امام معصوم چنین حکم ولایتی ای صادر کرده و این حکم ولایتی همچنان ادامه دارد زیرا کسی آن را نقض نکرده است؛ لذا در این مورد به خود حکم ولایتی معصوم می‌توان عمل کرد؛ در صحیح زراره و ابی بصیر آمده است:

«قُلْنَا لَهُ الرَّجُلُ يَشْكُ كَثِيرًا فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى وَلَا مَاتِقِي عَلَيْهِ، قَالَ: يُعِيدُ. قُلْنَا لَهُ فَإِنَّهُ يَكْثُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ كَمَا عَادَ شَكُّ. قَالَ: يَمْضِي فِي شَكِّهِ؛ ثُمَّ قَالَ: لَا تَعُوذُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ فَتَطْمَعُوهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَبِيثٌ يَعْتَادِلِمَا عَوَدَ فَلْيَمْضِ أَحَدُكُمْ فِي الْوَهْمِ وَلَا يَكْثُرَنَّ نَقْضُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشَّكُّ. قَالَ زُرَّارَةُ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عَصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدٍ كُمْ»<sup>١</sup>؛

به امام گفتیم: کسی که زیاد شک می‌کند و اصلاً نمی‌داند چند رکعت خوانده چه تکلیفی دارد؟ امام فرمود: باید نمازش را از سر بگیرد. ما گفتیم: اگر شکاک شود و هر چند نمازش را از سر بخواند، باز هم شک کند، تکلیف او چه خواهد بود؟ امام فرمود: با وجود شک به نمازش ادامه بدهد. امام فرمود: با شکستن نماز، شیطان خبیث را عادت مدهید که هر ساعت و هر لحظه شما را وسوسه کند که هر چه بیشتر طمع خواهد کرد. شیطان خبیث خیلی خوش عادت است. هر کس که شکاک شد، با تقویت یکی از احتمالات، نمازش را تمام کند و با هر شکی نمازش را نشکند. اگر چند نوبت به شک خود بی‌اعتنا شود، دیگر شک نخواهد کرد. امام فرمود: شیطان خبیث می‌خواهد مطاع و فرمانروا باشد، و اگر نافرمانی شود، باز نمی‌گردد.

شاهد عبارت «إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عَصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدٍ كُمْ» است که معنایش این است که حضرت دستور به عصیان شیطان می‌دهد و این یک حکم است و خود شخص خود را مخاطب این حکم نمی‌داند زیرا اطاعت خود را اطاعت رحمان می‌داند نه اطاعت شیطان، منتهی مجتهد می‌تواند به استناد به حکم معصوم، این حکم را به او بدهد؛ به عبارت دیگر مجتهد، حکم معصوم را \_ ولو اینکه حکم ولایتی است \_ به این مکلف بیان می‌کند و این حکم ولایتی همیشه جاری است و احتیاجی به حکم جدیدی از ولی امر ندارد \_ مگر اینکه ولی فقیه آن را ملغی اعلام کند \_ ؛ لذا مجتهد معمولی نیز می‌تواند چنین حکمی دهد که در حقیقت او ناقل حکم حکومتی امام معصوم در این مورد می‌شود.

این روایت اگرچه در شک است اما شامل قطع نیز می‌شود، زیرا از عبارت استفاده می‌شود که ملاک در این موارد، وجوب معصية الشيطان است یعنی باید برخلاف آنچه وسوسه می‌گوید عمل شود.